

The Role of Religious Education in Redefining the Church's Communicative Identity in Relation to Society An Examination of the Declaration Gravissimum Educationis (Declaration on Christian Education)

Mehrab Sadeghnia¹

Ahmadreza Meftah²

Ameneh Salimi-Namin³

(Received on: 2025-02-22; Accepted on: 2025-07-10)

Abstract

Religious education has always been one of the principal pillars of the Catholic Church and is rooted in the historical command of Jesus Christ: "Go and teach" (Matthew 28:18–20). Accordingly, from the emergence of Christianity, religious education has been regarded as an intrinsic responsibility of the Church and has taken diverse forms and encompassed a variety of contents throughout history.

This study adopts a historical-critical approach to examine the developments of religious education in the Catholic Church. Its primary aim is to elucidate the dual nature of religious education: on the one hand, religious education serves as a means of transmitting religious teachings and preserving the Church's religious identity; on the other hand, it functions as a means of redefining its communicative and interactive identity in relation to society.

1. Associate Professor of Abrahamic Religions, University of Religions and Denominations, Qom, Iran
Email: sadeghnia@yahoo.com

2. Associate Professor, Department of Abrahamic Religions, University of Religions and Denominations, Qom, Iran
Email: meftah555@gmail.com

3. PhD Student in Comparative Religious Studies, specializing in Christian Theology, University of Religions and Denominations, Qom, Iran (Corresponding Author) Email: amenehsa@gmail.com

Through a brief examination of the history of religious education and with particular focus on the important *declaration Gravissimum Educationis (Declaration on Christian Education)*, this study demonstrates how the Church has sought throughout history to maintain a balance between these two objectives. The study also examines the challenges that the Catholic Church faces in the contemporary world in the field of religious education.

Keywords: religious education, *Gravissimum Educationis*, communicative identity, Catholic Church

نقش تربیت دینی در بازتعریف هویت ارتباطی کلیسا با جامعه بررسی بیانیه «آموزش حیاتی»

مهراب صادق‌نیا^۱

احمد رضا مفتاح^۲

آمنه سلیمی‌نمین^۳

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۱۹]

چکیده

تربیت دینی همواره یکی از ارکان اصلی کلیسای کاتولیک بوده و ریشه در فرمان تاریخی عیسی مسیح دارد: «برو و تعلیم بده» (متی ۲۸: ۱۸-۲۰). بر همین اساس است که از بدو پیدایش مسیحیت، آموزش دینی وظیفه ذاتی کلیسا تلقی شده و در طول تاریخ، شکل‌ها و محتوای متنوعی به خود گرفته است. این پژوهش با رویکردی تاریخی-انتقادی به بررسی تحولات تربیت دینی در کلیسای کاتولیک می‌پردازد. هدف اصلی این پژوهش، آشکارسازی ماهیت دوگانه تربیت دینی است: از یک سو، تربیت دینی ابزاری است برای انتقال آموزه‌های دینی و حفظ هویت مذهبی کلیسا؛ و از سوی دیگر، عاملی است برای بازتعریف هویت ارتباطی و تعاملی خود با جامعه. با مطالعه اجمالی تاریخ تربیت دینی و نیز با تمرکز بر بیانیه مهم «آموزش حیاتی»، این پژوهش نشان می‌دهد که چگونه کلیسا در طول تاریخ تلاش کرده است تا تعادل میان این دو هدف را برقرار کند. از سوی دیگر، این پژوهش به بررسی چالش‌هایی می‌پردازد که کلیسای کاتولیک در دنیای امروز در زمینه تربیت دینی با آن مواجه است.

کلیدواژه‌ها: تربیت دینی، بیانیه آموزش حیاتی، هویت ارتباطی، کلیسای کاتولیک

۱. دانشیار ادیان ابراهیمی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. sadeghnia@yahoo.com

۲. دانشیار گروه ادیان ابراهیمی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران. meftah555@gmail.com

۳. دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی ادیان گرایش الهیات مسیحی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول)

amenehsa@gmail.com

مقدمه

به شهادت بایبل، «برو و تعلیم بده» تشویق و شاید دستور آشکار حضرت عیسی به امر آموزش است. شاگردان و رسولان او، از روزگار نخست، در نقش معلمان دین شهر به شهر می‌گشتند و تعلیم می‌دادند. گزارش این درس‌آموزی‌ها در کتاب اعمال رسولان آمده است. مهم‌ترین محتوای این تعلیم، معنویت و آموزه‌های متون مقدس بود؛ اما به تدریج دامنه آموزش مسیحی گسترش یافت و مباحثی چون الهیات، اخلاق، و آیین‌های دینی را نیز دربرگرفت (Reischauer & Fairbank, 1958: 21). آموزگاران نخستین دین، آموزش را فریضه‌ای دینی می‌دانستند و خود را وارثان پیامبران می‌شمردند. آنان وظیفه خود را نه صرفاً انتقال مفاهیم، بلکه هدایت انسان‌ها در مسیر رشد روحی و اجتماعی می‌دانستند (آهنجیده، ۱۳۸۱: ۱۵-۱۱).

با شکل‌گیری جوامع مدرن، بسیاری از کارکردهای پیشین نهاد دین به نهادهای مدنی منتقل شد. در این فرایند، آموزش دینی نیز از رسالتی پیامبرگونه به مأموریتی مدنی تبدیل شد. در مدل جدید، آموزش پدیده‌ای انسان‌محور، مستقل از مرجعیت دینی، و تابع نیازهای جامعه مدرن شد. این دگرگونی‌ها نه تنها ساختار آموزش را دگرگون ساخت، بلکه جایگاه نهاد دین را در نظام‌های تربیتی به چالش کشید. کلیسا ناچار بود پاسخ دهد: آیا آموزش دینی می‌تواند همچنان نقشی در شکل‌دهی جامعه داشته باشد؟

بیانیه «آموزش حیاتی»، آخرین سند رسمی شورای جهانی کلیسای کاتولیک درباره آموزش، یکی از پاسخ‌های کلیسا به این چالش تاریخی است. این سند گامی مهم در تبیین چرخش رویکرد کلیسای کاتولیک به آموزش به شمار می‌رود. در آن، کلیسا به صراحت پیچیدگی آموزش در دنیای معاصر را به رسمیت می‌شناسد، نیاز به بهره‌گیری از علوم تربیتی نوین

همچون روان‌شناسی را تأیید می‌کند، و بر ضرورت استقلال فردی و گفت‌وگو در فرایند یادگیری تأکید می‌ورزد (Congregation for Catholic Education, 1977). اگرچه این بیانیه همچنان وفادار به آموزه سنتی کلیسا در هدف نهایی آموزش-یعنی سعادت روحی و اجتماعی انسان-باقی مانده است، اما در سطح روش و رویکرد، گویای پذیرش تغییراتی است که در نسبت دین و جامعه رخ داده است. برخی تحلیل‌گران این تحول را نشانه نوعی چرخش استراتژیک کلیسا برای حفظ حضور اجتماعی خود در جهان سکولار می‌دانند؛ تلاشی که در آن، آموزش و به‌ویژه تربیت دینی، ابزاری برای ترمیم رابطه تاریخی کلیسا با جامعه تلقی می‌شود (Jackson, 2014; Gearon, 2013). این مقاله، با رویکردی تاریخی-انتقادی، به بررسی همین موضوع می‌پردازد: این‌که چگونه کلیسا، در پاسخ به چالش‌های مدرن، از تربیت دینی برای بازتعریف نقش خود در جامعه بهره گرفته است. برای این منظور، با تمرکز بر بیانیه «آموزش حیاتی»، تلاش می‌شود نشان داده شود که نهاد کلیسا چگونه با تغییر در زبان، هدف و روش‌های تربیتی، می‌کوشد رابطه گسسته خود با جامعه معاصر را بازسازی کند.

مفهوم‌شناسی آموزش و تربیت دینی در کلیسای کاتولیک

در تحلیل تحولات آموزش دینی در سنت کاتولیک، نخستین گام، تفکیک دقیق اصطلاحاتی است که گاه به جای یکدیگر به کار می‌روند. واژه‌هایی چون «آموزش دینی»^۱، «تربیت ایمانی»^۲ و «آموزش کشیشان»^۳ هر یک به نوعی خاص از فرایند دینی-آموزشی اشاره دارند که در هدف، مخاطب و نهاد ارائه دهنده با یکدیگر متفاوت‌اند (Gearon, 2013; Liddy & Welbourne, 2016).

1. Religious Education.

2. Catechesis/ Faith Formation.

3. Clerical Formation.

۱. انواع آموزش دینی در سنت کاتولیک

نوع آموزش	هدف	مخاطب	نهاد مسئول
آموزش دینی مدرسه‌ای ^۱	انتقال آموزه‌های ایمان کاتولیکی	دانش‌آموزان مدارس کلیسایی	مدارس وابسته به کلیسا
آموزش عمومی درباره دین ^۲	آشنایی با دین بدون الزام به باورمندی	عموم مردم	نهادهای مدنی، آموزشی و رسانه‌ای
تربیت ایمانی	پرورش شخصیت مؤمن و درونی‌سازی ایمان	اعضای کلیسا	نهادهای کلیسایی
آموزش کشیشان	تربیت روحانیان متخصص و رهبران کلیسا	طلاب علوم دینی	حوزه‌ها و دانشگاه‌های کاتولیکی

۲. تفاوت آموزش و تربیت دینی

در ادبیات تربیتی کلیسا، آموزش دینی به طور معمول به انتقال ساخت یافته اطلاعات دینی شامل آموزه‌ها، متون مقدس، احکام و تاریخ کلیسا اشاره دارد؛ حال آن‌که تربیت دینی یا تربیت ایمانی معنای عمیق‌تر و جامع‌تری دارد. در این معنا، هدف اصلی تربیت، نه فقط آموزش، بلکه پرورش نگرش، ارزش‌ها، اخلاق دینی و تجربه زیسته ایمان است (Jackson, 2014).

۳. محدوده مورد بحث مقاله

با توجه به هدف این مقاله، تمرکز اصلی بر دو حوزه از آموزش دینی است:

۱. آموزش رسمی دین در مدارس کاتولیکی که جنبه اعتراف‌نامه‌ای دارد؛
۲. تربیت عمومی دینی چون راهبرد کلیسا برای پرورش دینداری اجتماعی در بافت فرهنگی مدرن.

1. Confessional Religious Education.

2. Non-confessional Religious Education/ Religious Literacy.

آموزش تخصصی برای طلاب گرچه از نظر تاریخی در برخی بخش‌های مقاله مورد اشاره قرار گرفته، اما موضوع اصلی این پژوهش نیست. روشن‌سازی این تمایزها، به‌ویژه برای مخاطب فارسی‌زبان که با دستگاه مفهومی کاتولیکی آشنایی مستقیم ندارد، گامی اساسی در پرهیز از سوء برداشت‌های معنایی است.

تحول نقش اجتماعی تربیت دینی در تاریخ کلیسای کاتولیک

ماهیت دوگانه آموزش دینی، با هدف «انتقال آموزه‌های دینی» و در عین حال «تقویت تعامل با جامعه»، همواره چالشی را برای کلیسای کاتولیک ایجاد کرده است؛ به‌ویژه آن‌که توازن قوا بین خانواده، کلیسا و دولت در طول تاریخ دست‌خوش تغییراتی بنیادین بوده است. کلیسا نه تنها خود را متولی ایمان، بلکه نهاد بر ساخت فرهنگی، تمدنی و اخلاقی جامعه نیز می‌دانسته است. این نقش دوگانه در بستر تحولات تاریخی، بارها بازتعریف شده است و آموزش دینی یکی از مهم‌ترین ابزارهای کلیسا برای تنظیم این رابطه بوده است (Groome, 1998).

مرور تاریخ آموزش و پرورش دینی در سنت مسیحی، به‌ویژه پیش از شورای دوم واتیکان، نشان می‌دهد که کلیسا همواره در برابر تحولات اجتماعی، سیاسی و فکری زمانه، از ابزار آموزش برای حفظ یا بازسازی موقعیت اجتماعی خود استفاده کرده است. این تاریخ را می‌توان در سه محور کلیدی دسته‌بندی کرد:

۱. چه کسی حق تربیت کردن دارد؟

در طول تاریخ، نزاع بر سر این‌که چه نهادی حق تربیت رسمی را دارد، دولت، خانواده یا کلیسا، یکی از محوری‌ترین تنش‌های اجتماعی - دینی بوده است. تا پیش از رسمی شدن مسیحیت در دوره کنستانتین، آموزش رسمی دینی عملاً وجود نداشت. در این

دوره، آموزش شهروندی از طریق ساختارهای دولتی روم انجام می‌شد و تنها آموزش معنوی مسیحی، فرایندی سه ساله بود که به شکل شفاهی و در قالب موعظه و آمادگی برای غسل تعمید ارائه می‌شد.

با فروپاشی امپراتوری روم، کلیسا از خلأ قدرت استفاده کرد و صومعه را چون ساختار آموزشی رسمی بنیان گذاشت. این صومعه‌ها، برخلاف نهادهای روم باستان، نهادهایی معنوی-آموزشی بودند که علاوه بر تربیت معنوی، بر امور علمی و مدیریتی نیز تمرکز داشتند. به مرور زمان، صومعه‌ها تنها نهادهای دارای منابع کافی برای تربیت نخبگان فرهنگی، سیاسی و اقتصادی جوامع شدند.

دوران سلطنت شارلمانی نیز نقطه قوتی برای تثبیت موقعیت کلیسا در امر آموزش بود. او با دغدغه تعمیق ایمان و افزایش کارایی اداری، سرمایه‌گذاری گسترده‌ای بر نهادهای آموزشی کلیسا انجام داد.

با ظهور اومانیسم، مشروعیت کلیسا در عرصه آموزش مورد نقد قرار گرفت. نهادهایی چون دانشگاه‌ها و نیز نهضت اصلاح دینی، قدرت علمی کلیسا را به چالش کشیدند. در انقلاب فرانسه، برای نخستین بار ایده نظارت سکولار بر آموزش و پرورش به شکل نظام مند مطرح شد. مدارس دولتی به ابزاری برای انتقال ایدئولوژی سکولار تبدیل شدند. در برابر این روند، کلیسا در برخی کشورها کوشید مدارس تأسیس کند که از نظر مالی از دولت یاری بگیرند اما از حیث محتوایی و هویتی، وابسته به کلیسا باقی بمانند (McLaughlin, 2005).

۲. چه کسی مخاطب تربیت است؟

از دیگر پرسش‌های تاریخی، تعیین این بود که چه کسانی حق برخورداری از تربیت دینی را دارند؟ پس از رسمی شدن مسیحیت، آموزش دینی تنها برای بزرگسالان و متقاضیان غسل تعمید در نظر گرفته می‌شد. کودکان و نوجوانان یا توسط خانواده آموزش می‌دیدند یا

از آموزش ساختاریافته بی نصیب بودند. اما با گسترش نفوذ صومعه‌ها، طبقات فرودست نیز به آموزش دینی دسترسی بیش‌تری پیدا کردند، هرچند این فرصت محدود بود و تنها با تأسیس مدارس کلیسای جامع در قرون میانه، آموزش به اقشار گسترده‌تری رسید. در دوره شارلمانی، آموزش به صورت هدفمند به طبقات غیرروحانی نیز گسترش یافت، با این حال هدف اصلی همچنان تربیت روحانیون و کارگزاران حکومتی بود. با آغاز نهضت اصلاح دینی، برای نخستین بار مسئله آموزش کودکان در سطح عمومی و نه فقط نخبگان، به شکل جدی مطرح شد. در این دوران مدارس ابتدایی دینی برای کودکان تأسیس شدند، اگرچه همچنان مسئولیت اصلی تربیت دینی بر عهده کلیسا بود و نه دولت یا نهادهای مدنی (Rymarz & Engebretson, 2005).

۳. این تربیت چگونه باید صورت گیرد؟

در دوران نخستین، آموزش کلیسایی محدود به موعظه و آیین‌های عبادی بود و محتوای نظام‌مند و ساختاری نداشت. در مقابل، آموزش رسمی روم باستان با هدف تربیت شهروندان سیاسی شکل گرفته بود. صومعه‌ها پس از فروپاشی روم، ساختار آموزشی متفاوتی عرضه کردند که هدف آن تربیت راهبان و نخبگان معنوی و اداری بود. راهبان به دو گروه اصلی تقسیم می‌شدند: نیایش‌گران و خدمت‌گزاران. آنان هم در امور عبادی و هم در نگارش متون مقدس و مدیریت کلیسا مشارکت داشتند.

در دوران شارلمانی، آموزش زبان لاتین، متون کلاسیک و فلسفه نیز به آموزش دینی افزوده شد. قرون وسطی با تحول اقتصادی روبه‌رو شد و در نتیجه آموزش مهارتی و حرفه‌ای نیز در مدارس دینی وارد شد. مواد درسی از منظر الاهیاتی بازخوانی می‌شدند و حتی فلسفه نیز در خدمت الاهیات قرار داشت. دانش تجربی سکولار عمدتاً به حاشیه رانده شده بود (Boyd & King, 1972).

نهضت اصلاح دینی، کلیسا را وادار به بازنگری در شیوه‌های آموزش کرد. شیوة کاتشیزم و استفاده از روش پرسش و پاسخ در آموزش از مهم‌ترین نوآوری‌های این دوره بود. ورود نیازهای دنیای مدرن، چون تجارت، خدمات عمومی و حرفه‌های جدید، کلیسا را وادار کرد که محتوای آموزشی خود را گسترش دهد و علوم سکولار را نیز تا حدی بپذیرد.

در مجموع، کلیسا همواره در مواجهه با تحولات اجتماعی، به بازتعریف نقش تربیتی خود پرداخته است. پرسش‌هایی چون «چه کسی حق تربیت کردن دارد؟»، «چه کسی مخاطب تربیت است؟» و «این تربیت چگونه باید صورت گیرد؟» در طول تاریخ پاسخ‌های گوناگونی یافته‌اند. این بازبینی تاریخی، نشان می‌دهد که آموزش دینی در کلیسای کاتولیک، نه صرفاً ابزاری برای انتقال ایمان، بلکه ابزار تعامل نهادی کلیسا با جامعه بوده است؛ تعاملاتی که گاه برای حفظ سلطه و گاه برای ترمیم اعتماد اجتماعی به کار گرفته شده‌اند.

بیش‌تر مورخان حوزه آموزش و دین، بر روی تأثیر شباهت‌ها و اختلاف‌های دینی بر آموزش که تحت تأثیر واکنش‌های فرقه‌ای بوده، متمرکز شده‌اند و کمتر بر تغییرات ارگانیک دنیای بیرون و اثر آن بر آموزش دین نظر افکنده‌اند (Raftery, 2012). در این بخش، برآنیم تا از دل مقالات موجود، برخی از متغیرهای تأثیرگذار بر تربیت دینی را استخراج کنیم.

همپتون (Hempton, 1979) در مقاله‌ای که درباره چالش‌های مربوط به سیاست‌های آموزشی اوایل قرن نوزدهم در انگلستان نوشته، به موضوع دسترسی به منابع مالی دولتی برای سامان دادن به آموزش دینی و تفاوت مذاهب مختلف در دسترسی به این منابع پرداخته است.

ویلیم (Willaime, 2007) بر این باور است که آموزش و پرورش دینی امروزین بر اساس جدایی بین آموزش دینی و زندگی دین‌دارانه تعریف شده است. به اعتقاد او، مسئله

آموزش و پرورش دینی مدرن این است که چگونه باید به آموزش دین پردازیم در حالی که دیگر ریشه در زندگی دین دارانه ندارد. ویلیم در این جا دو محدودیت را طرح کرده است:

- محدودیت جامعه شناختی؛ که به دلیل تکثر دینی و فلسفی در جامعه اروپایی، برنامه ریزان ملزم به گنجاندن اطلاعات دینی و غیر دینی بیش تری در برنامه های درسی شده اند.

- محدودیت قانونی؛ که به دلیل مبدأ عدم تبعیض دینی و فلسفی، و نیز نژادی و جنسیتی، در قوانین بین المللی به ویژه در کنوانسیون اروپایی حقوق بشر به وجود آمده است.

بر اساس چنین محدودیت هایی ویلیم (Willaime, 2007: 60) برای آموزش دینی سه گونه ساختار مدرسه ای را در اروپا بازشناسی کرده است:

- مدارس بدون دستورالعمل آموزش دینی؛

- مدارس دارای دستورالعمل آموزش دینی اعتراف نامه ای؛

- مدارس دارای دستورالعمل آموزش دینی غیر اعتراف نامه ای.

جکسون (Jackson, 2014: 32) نیز کاربرد جدید آموزش دینی را آشنا کردن فراگیران با یک سنت دینی خاص می داند، پس هدف تربیت افراد بر اساس آموزه ها و نقش هایی که دین مطالبه می کند نیست.

اسمیت (Smith, 2010) در مقاله ای درباره کاهش چشم گیر مدارس ابتدایی متدیست در انگلستان قرن بیستم بحث می کند. او بر این باور است که اقبال پیشین مردم به مدارس متدیست ها نشان دهنده «بی اعتمادی آن ها به موسسات انگلیکان و کاتولیک روم در آن زمان» بوده است. اسمیت استدلال می کند که این بی اعتمادی «پس از سال ۱۹۴۵ فرو ریخت». او سپس تحلیلی از تأثیرات تصویب قانون آموزش و پرورش ۱۹۴۴، و نیز روحیه

فزاینده جهانی‌گرایی که با احساس نیاز به وحدت، پس از جنگ جهانی دوم برانگیخته شد، ارائه می‌کند. در همین راستا، او به مراقبت‌های شبانی روحانیون از مردم فارغ از وابستگی‌های مذهبی، در حملات هوایی اشاره می‌کند که باعث از بین رفتن مرزهای مذهبی شد. به علاوه، وی تشکیل مجمعی جهانی در سال ۱۹۴۸ به قصد تأسیس شورای جهانی کلیساها را نیز نشان‌دهنده میل رشدیابنده به این وحدت تعبیر کرد.

فرری (Ferrari, 2012) و دورهام (Durham, 2012) نیز با توجه به دو محدودیت عمده طرح شده توسط ویلیم، الگویی متناسب با محیط اروپا طراحی و پیشنهاد کردند که به نظر می‌رسید قابل تعمیم به سراسر جهان نیز باشد:

- ممانعت از آموزش دینی در قالب برنامه‌درسی رسمی در مدارس دولتی (مانند فرانسه...);

- ارائه آموزش‌های غیرمذهبی در مورد ادیان؛

- ارائه آموزه‌های مذهبی دینی برای ادیان رایج در داخل کشور.

روکس (Roux, 2005) از تجربه خود در آفریقای جنوبی مجموعه مقالاتی را به چاپ رسانده است. او در این مقالات از ضرورت تغییری پارادایمی در امر آموزش دینی سخن به میان آورده است. از نگاه او اهمیت این تغییر پس از آپارتاید و حرکت از فضایی تک‌فرهنگی به چندفرهنگی و چندمذهبی بیش‌تر احساس شده است. در پارادایم جدید نیاز به حرکت به سوی الگویی خارج از فضای دین احساس می‌شود که بر ایده سیاسی حقوق بشر تاکید دارد؛ هر چند که این امر را با سنت‌های دینی نیز ناسازگار نمی‌داند.

کلوتز (Klutz, 2016) چالش نوین کلیسای کاتولیک در زمانه شورای واتیکان دوراگیرشدن ایده تکثرگرایی می‌داند که نه تنها بر روی سه محور پیشین در قالب سنتی خود اثرگذار است، بلکه ابعاد جدیدی از همان محورها را پیش روی کلیسا قرار می‌دهد.

گیرون (Gearon, 2014) اما بر این باور است که مطالعه تاریخی ظرافت کافی برای تفکیک پارادایم‌های آموزش دینی را ندارد و برای این کار محقق نیازمند مطالعه معرفت‌شناختی

زمینه‌های بروز روش‌های متنوع آموزش دینی است. در حقیقت او در پژوهش خود به مطالعه تاریخ ایده‌های آموزش دینی پس از عصر روشن‌گری پرداخته است. او پاسخ‌های روشن‌گری به دین را مبدأ کار خویش قرار داده و تلاش کرده نشان دهد که چه طور رویکردهای تربیت دینی نطفه اصلی خود را وام‌دار چنین پاسخ‌هایی هستند. منظور او از تربیت دینی معاصر آن دسته از اشکال تربیت دینی است که از زندگی دینی جدا شده است. پس در این تفکیک، تربیت دینی نمی‌تواند وابسته به هنجارهای سنت دینی خاصی باشد و نیازمند مبانی معرفتی جایگزین است. بر این اساس او مدلی شش پارادایمی از تربیت دینی ارائه کرده است:

پارادایم	تعریف
پارادایم کتاب مقدسی - الهیاتی	استفاده مستقیم از کتاب مقدس و رویکردهای الهیاتی در امر تربیت
پارادایم روان‌شناختی - تجربی	باور به عدم آمادگی کودکان برای یادگیری دینی و تمرکز بر تأمین نیازهای روانی کودکان و آماده‌سازی آن‌ها برای زندگی بزرگ‌سالی
پارادایم پدیدارشناسانه	به تعلیق درآوردن باور، و نیز پذیرش همدلانه ورود به تجربیات و مقاصد کنش‌گران مذهبی
پارادایم فلسفی - مفهومی	باور به توان‌مندی کودکان برای تفکر تحلیلی و شناختی توسعه‌یافته
پارادایم اجتماعی - فرهنگی	تأکید بر روش قوم‌نگارانه مطالعه اجتماعی - انسان‌شناختی برای درک ادیان جامعه کنونی یادگیرنده؛ با هدف کمک به آن‌ها برای یافتن موضع خود در بحث‌های دینی
پارادایم تاریخی - سیاسی	تأکید بر کاربردهای امروزین دین در آموزش چون ابزاری برای دستیابی به اهداف سیاسی گسترده
بر پایه رویکرد پدیدارشناسانه	

با توجه به آن چه گذشت، برآنیم تا با مطالعه بیانیه آموزش حیاتی، به بازخوانی تلاش صورت گرفته در واتیکان دو، برای پاسخ‌گویی به چالش پیش روی تربیت دینی بپردازیم. در این بازخوانی، از همان سه محور تغییرات تاریخی آموزش کلیسایی استفاده می‌کنیم.

واتیکان دو و تغییر پارادایمی در آموزش و پرورش دینی کلیسای کاتولیک

همان‌طور که نشان داده شد، نزاع بر سر حق تربیت، سابقه‌ای طولانی در تاریخ کلیسا دارد. بیانیه «آموزش حیاتی» را می‌توان یکی از تلاش‌های معاصر کلیسا برای پاسخ به همین چالش دانست. بیانیه «آموزش حیاتی»^۱ در چهارمین نشست شورا در ۲۸ اکتبر ۱۹۶۵ توسط پاپ پل ششم در حوزه آموزش به تصویب رسید. این بیانیه منعکس‌کننده نقطه عطف مهمی در رویکرد کلیسای کاتولیک به آموزش است. چندین عنصر کلیدی این تغییر پارادایم را برجسته می‌کند:

۱. به رسمیت شناختن تغییرات اجتماعی و آمادگی بیش‌تر برای پاسخ‌گویی نسبت به

نیازهای جدید

بیانیه «آموزش حیاتی» تلاش نکرد حرف آخر را در زمینه آموزش بزند. چرا که می‌دانست در تلاطم شدید تحولات عصر حاضر، نیازمند راه‌کارهایی برای افزایش انعطاف‌پذیری کلیسا در موقعیت‌یابی خود نسبت به این تحولات است.

بنابراین نویسندگان بیانیه شورای واتیکان دو «آموزش حیاتی» را بیانیه‌ای ناتمام و نیازمند تکمیل می‌دانستند. پس در مقدمه این سند آورده‌اند که آن چه در این بیانیه آمده برخی از اصول اساسی آموزش مسیحی خصوصاً در مدارس است. این اصول باید با تفصیل بیش‌تری توسط نشست‌های اسقفی توسعه داده شوند. ولاتی، به نقل از سینیسترو، فکر می‌کند که

1. Gravissimum educationis.

انتشار این بیانیه بر سه شرط متکی بود: ۱. پیش‌بینی پیگیری این روند، پس از تصویب توسط کمیسیون؛ ۲. تأثیر منفی سکوت احتمالی شورا در مشکلات آموزش و پرورش؛ ۳. ارائه توصیه‌ای به کاتولیک‌ها برای مطالعه دقیق‌تر مشکلات آموزش. (ولاتی، ۲۰۰۶: ۲۲۹-۲۳۰)

امالی (O'Malley, 2008: 270) نیز بر این باور است که این سند بنا نداشت حرف نهایی را در این حوزه بزند بلکه، جهت حرکت شوراهای اسقفی و سایر ارگان‌ها را در این زمینه مشخص کرده است.

هوکسچایلد (Hochschild, 2017) که در تلاش است تا این بیانیه را در پرتو اسناد قبلی مورد مطالعه قرار دهد و همة بیانیه‌های شوراهای جهانی را اجزای یک کل واحد ببیند توضیح می‌دهد که آن چه باعث بسنده کردن این سند به بیان اصول کلی شده، پیچیدگی موضوع آموزش و تنوع نیازهای مردم در مناطق مختلف جهان است، بنابراین لازم است تا در آینده متناسب با شرایط خاص هر جامعه جزئیات این بیانیه توسعه داده شود.

مطابق با همین قرار اولیه، مبتنی بر بیانیه «آموزش حیاتی» اسناد کلیسایی چندی نوشته و تصویب شده است. از این میان می‌توان به سند «مدرسه کاتولیکی»^۱ (۱۹۷۷)، «عامه کاتولیک در مدرسه: شاهدان ایمان»^۲ (۱۹۸۲)، «بعد دینی آموزش در مدارس کاتولیک»^۳ (۱۹۸۸) و «مدرسه کاتولیک در آستانه هزاره سوم»^۴ (۱۹۹۷) اشاره کرد.

به علاوه، مطابق همین انتظار، در ۲۸ اکتبر ۲۰۱۵ پاپ فرانسیس بنیاد غیرانتفاعی «آموزش حیاتی» را برای دستیابی به اهداف علمی و فرهنگی بیش‌تری در حوزه آموزش کاتولیک در جهان تاسیس کرد. این بنیاد متعهد است در زمینه توسعه تحقیقات، مطالعات و نوشته‌های انتشار یافته در موضوع تفکر کلیسا در حوزه آموزش و پرورش کاتولیک در مدرسه

1. Catholic School.

2. Lay Catholics in Schools: Witnesses to the Faith.

3. The Religious Dimension of Education in a Catholic School.

4. The Catholic School on the Threshold of the Third Millennium.

و دانشگاه اقدام نماید، از برگزاری کنفرانس‌ها و رویدادهای علمی در این زمینه پشتیبانی کند، از محققان و موسسات فعال در این حوزه حمایت نماید، در زمینه شبکه‌سازی و همکاری بین موسسه‌ها در این زمینه تلاش کند و روابط موجود را تقویت کند.

۲. به رسمیت شناختن تنوع انتخاب

تفاوت قابل توجه «آموزش حیاتی» نسبت به بیانیه‌های پیشین، تاکید بر تفاوت‌ها و انتخاب‌هاست، این امر خود را در سطوح مختلف به نمایش می‌گذارد:

- فرد: این بیانیه، این حق را برای کودکان و نوجوانان به رسمیت شناخته که ارزش‌های اخلاقی را با وجدان سالم ارزیابی کنند و این ارزش‌ها را آگاهانه، آزادانه و با عشقی عمیق‌تر به خدا بپذیرند. این آگاهی می‌تواند، برای همه صرف نظر از اعتقادات‌شان، از طریق دسترسی به آموزش با کیفیت به دست آید. در همین راستا، در ابتدا از حق برخورداری از آموزش و پرورش صحیح برای همه انسان‌ها صحبت می‌شود و در ادامه درباره حق برخورداری مسیحیان از آموزش و پرورش خاص با هدف آشنایی با سرّ نجات و آگاهی از موهبت ایمانی که دریافت کرده‌اند سخن به میان می‌آورد.

- خانواده: در این بیانیه والدین صاحبان نقشی بی‌بدیل در تربیت کودکان شناخته می‌شوند و از این رو به آن‌ها عنوان «معلم اولیه و اصلی کودک»، و به نهاد خانواده عنوان «اولین مدرسه آموزش فضائل اجتماعی به کودک» اطلاق می‌شود. از حقوق و واجبات خانواده در این مسیر می‌شود به حق انتخاب آزاد مدرسه اشاره کرد. این بیانیه آرام‌آرام دامنه مخاطب خود را تنگ‌تر می‌کند و در ادامه، به وظایف آموزش و پرورش خانواده‌های کاتولیک اشاره می‌کند. «این شورا هم‌چنین به والدین کاتولیک یادآور می‌شود که وظیفه دارند فرزندان خود را در هر زمان و هر مکان ممکن

به مدارس کاتولیک بسپارند و در حد توان خود از این مدارس حمایت و برای آموزش فرزندان شان با آنها همکاری نمایند.»

- کلیسا و دولت: به اعتقاد این بیانیه، فرد و خانواده در این مسیر به کمک کلیسا و حکومت نیاز دارد. این بیانیه حقوق و وظایفی برای حکومت برای سودهی به تلاش های مبذوله از سوی حکومت در حوزه آموزش و پرورش و هم چنین آماده سازی بستر آموزش و پرورش حداکثری قائل است. در این راستا می توان به نکات زیر اشاره کرد:

- رعایت عدالت در توزیع یارانه های عمومی؛
- حمایت از حق کودکان در برخورداری از آموزش و پرورش مدرسه ای؛
- ارتقای کامل آموزش و پرورش مدرسه ای؛
- در نظر گرفتن اصل مشارکت در تصمیم گیری^۱، جهت جلوگیری از انحصارگرایی که با کثرت گرایی موجود در جوامع امروزی مغایرت دارد.

در مرحله بعدی، وظیفه آموزش بر عهده کلیسا است، نه تنها به این دلیل که یک گروه آماده خدمت در حوزه آموزش و پرورش است، بلکه به این دلیل که مسئولیت آگاه سازی از چگونگی نجات بر عهده اوست، چه برای فرزندان کلیسا، و چه برای کل جامعه انسانی. در مقدمه بیانیه «آموزش حیاتی» آمده است که مادر مقدس کلیسا به پاس وفاداری به ولایتی که از سوی بنیان گذار الهی خود برای سر دادن آواز نجات برای همگان و بازگرداندن همه امور به سوی مسیح دریافت کرده است، باید به تمام جوانب زندگی انسانی رسیدگی کند، حتی امور این جهانی آن، تا آن جا که این امور با دعوت آسمانی آن در ارتباط است. کلیسا نقش خود را از سه طریق اجرایی می کند: خانواده مدارس غیر کاتولیکی و مدارس کاتولیکی؛ و دانشگاه های کاتولیکی دارای

1. principle of subsidiarity.

دانشکده الهیات مقدس، دانشگاه‌های کاتولیکی فاقد دانشکده الهیات مقدس، دانشگاه‌های غیرکاتولیکی.

این بیانیه بر حق کلیسا در تاسیس آزادانه مدرسه، از هر نوع و در هر سطحی تاکید می‌کند، چرا که نقش ویژه‌ای برای مدارس کاتولیکی در تحقق رسالت قوم خدا و هم‌چنین تقویت گفت‌وگوی بین کلیسا و مردم قائل است.

بر اساس این بیانیه، همه مدارس که به نوعی وابسته به کلیسای کاتولیک هستند مدرسه کاتولیکی شناخته می‌شوند، این مدارس ممکن است متناسب با شرایط محلی خود، شکل‌های مختلفی به خود گرفته باشند. کلیسای کاتولیک همه این مدارس را محترم می‌شمارد؛ به‌ویژه آن دسته از مدارس که در منطقه کلیسایی جدید تشکیل می‌شوند و دانش‌آموزان غیرکاتولیک دارند.

کلیسا وظیفه خود می‌داند که دانشجویان توانمند در تدریس یا پژوهش تخصصی را در هر دانشگاهی که باشند، چه کاتولیکی و چه غیرکاتولیکی شناسایی و آن‌ها را به سمت کار در این حوزه آموزش هدایت کند. چرا که بر اساس این بیانیه معلم‌ها باید به طور برابر هم به دانش‌های غیردینی مجهز باشند و هم به دانش‌های دینی.

کلیسا بیش‌ترین انتظار را از دانشکده‌های الهیات مقدس دارد. زیرا آن‌ها مسئولیت بزرگی در آماده‌سازی دانش‌جویان برای ارائه خدمات کشیشی، تدریس در کرسی‌های تحصیلات عالیه کلیسایی، یا در مناصب نخبگانی حساس کلیسایی برعهده دارند. از جمله فعالیت‌های ذکر شده برای دانشکده‌های الهیات مقدس، گسترش گفت‌وگو با مسیحیان جدا شده از دامن کلیسا و غیرکاتولیک‌ها و هم‌چنین پاسخ‌گویی به سوالات نشأت گرفته از توسعه عقاید است.

بنابراین، به نظر می‌رسد این بیانیه خودش را در موضع بحث درباره کشمکش تاریخی بین کلیسا و حکومت در حوزه آموزش و پرورش قرار نداده و در عوض به تفکیک

حوزه‌ای پرداخته باشد.

آن چه این پژوهش‌گران از آن صحبت می‌کنند زمانی برای ما قابل فهم است که نگاهی گذرا به بیانیه‌های پیشین داشته باشیم. در ادامه شورای واتیکان اول، در سال ۱۹۲۹ میلادی، بیانیه «آن معلم الهی: تربیت مسیحی جوانان»^۱ توسط پاپ پیوس یازدهم در حوزه آموزش مسیحی منتشر شد. این بیانیه برای اولین بار نمای کلی مبنای نظری آموزش و پرورش کاتولیک را بر حسب سه نقش آفرین اصلی حوزه آموزش و پرورش، یعنی کلیسا، خانواده و حکومت ترسیم می‌کند. شاید برخی نکات طرح شده در این بیانیه برای مخاطب امروزی غیرعادی باشد. اما می‌توان آن را پاسخی به چالش‌های دیرین کلیسای کاتولیک در امر آموزش دانست. این بیانیه صراحتاً اعلام می‌کند که:

- خانواده متصدی اولیه و طبیعی تعلیم و تربیت کودک است.
- آموزش و پرورش در وهله نخست و کاملاً وظیفه کلیسا است.
- نظام تعلیم و تربیت بزرگ سالان که عموماً به مختلط معروف است، به همان اندازه که اشتباه است، مضر نیز هست.

با مدارس مختلط کاتولیک - غیرکاتولیک مخالف است (Pope Pius XI, 1929).

از بندهای فوق‌الذکر می‌توان بخشی از نگرانی‌های کلیسای کاتولیک تا پیش از شورای واتیکان دوم را دید. نگرانی‌هایی که در تعارض اهداف سه نهاد خانواده، حکومت و کلیسای کاتولیک ریشه داشتند. حکومت‌های سکولار مادامی که مدارس کاتولیکی شهروندان مناسبی برای آن‌ها تربیت می‌کردند، می‌توانستند از این مدارس حمایت کنند. در حقیقت این که تربیت یافتگان کاتولیک‌های خوبی باشند برای این حکومت‌ها اهمیت خاصی نداشت. در حالی که تصور کلیسا این بود که اگر تعمیم‌یافتگان در مدارس کاملاً کاتولیکی تربیت شوند، آینده کلیسا امن‌تر خواهد بود. چرا که در مدارس سکولار معرفت از راه کشف به دست می‌آمد

1. Divini illius Magistri.

نه وحی. این روی‌کرد هر معرفتی که با اقتدار و حجیت به دست آمده بود را به چالش می‌کشد. خانواده از سوی دیگر، برای انتخاب مدرسهٔ فرزند خود به شبکه‌هایی فکر می‌کرد که فرزندش عضو آن خواهد شد، چرا که این شبکه‌ها آینده فرزندان آن‌ها را در جامعه رقم خواهند زد.

۳. به رسمیت شناختن روش گفت‌وگو و هم‌کاری

بیانیه «آموزش حیاتی» با اذعان به محدودیت‌های رویکردهای پیشین کلیسا محور، از گفت‌وگو و همکاری بین کلیسا و بخش‌های آموزشی تابع آن، خانواده‌ها و دولت‌ها و بخش‌های آموزشی تابع آن در موضوع آموزش دفاع می‌کند. این بیانیه می‌پذیرد که در مسیر آموزش و پرورش می‌توان از آخرین پیش‌رفت‌های علم روان‌شناسی و علوم تربیتی بهره برد. هم‌چنین، هدف آموزش و پرورش را به طور کلی شکل‌دهی انسان با توجه به هدف نهایی وی و سعادت جامعه‌اش می‌داند (Pope Paul VI. 1965, n. 1)، که رسیدن به آن، مرهون رشد انسان در سه ساحت فردی بدن، روان و فکر در کودکی، و هم‌چنین تربیت وی در ساحت امور جنسی در سنین بالاتر است.

این تفاوت رویکرد پیش و بیش از همه در ادبیات حاکم بر خود بیانیه قابل مشاهده است. نحوه نگارش این بیانیه بیان‌گر نوع نگاه کلیسا است.^۱ شاید آن‌چه اسباب نارضایتی گروه محافظه‌کار را فراهم کرده است، نیز همین تجویزی نبودن سبک ادبی این بیانیه است. به

۱. ادبیات حاکم بر این بیانیه در جایگاه ساختاری جدید برای زبان کلیسا، خلافتانه، مثبت (Briel ۲۰۰۸: ۳۸۳-۳۹۶) و متناسب با سبک ادبی «مدح و مجیزگویی» (panegyric) است. امالی سبک ادبی این بیانیه را، به‌ویژه آن‌جاکه درباره چهار ساختار اصلی این حوزه سخن به میان می‌آورد، «هنر تحسین و تعارف» (ars laudandi) می‌نامد (O'Malley ۲۰۰۸، ۴۳-۵۲؛ ۱۹۷۹: ۳۶-۷۷). این سبک ادبی هر چند سبکی کلاسیک است اما در دوره رنسانس توسط امانیست‌ها دوباره احیا شد و مورد استفاده کشیشان و اتیکان قرار گرفت. در این سبک ادبی یک وضعیت ایده‌آل ترسیم می‌شود که خواننده را مجذوب خود کرده، در او چرخشی معنوی و فراذهنی (metanoia) ایجاد می‌کند (Van Gestel & others ۲۰۲۰: ۲۹۵). «ببینید که ما چه ایمان زیبایی داریم!» یا «بگذارید معلم‌ها بدانند که مدارس کاتولیکی... روی معلم‌های‌شان حساب کرده‌اند.» این بیانیه در حقیقت به رفتار بیرونی کاری ندارد بلکه درون ایمان‌داران را هدف قرار داده است.

گفته امالی شورای ترنت و واتیکان یک با سبک ادبی کلاسیک و با استفاده از اصطلاحات قانونی، تصویر متفاوتی برای مخاطبان ساخته بودند. زبان آن‌ها بالا به پایین و حاکی از نوعی رابطه طولی بود، یعنی نویسنده از نوعی مرجعیت^۱ برای خواننده برخوردار بود. به همین دلیل کلیساهای محلی، از شورای واتیکان دو نیز انتظار بیانیه‌ای را می‌کشیدند که ماهیت تبلیغی کلیسا در آن برجسته باشد و برای رسیدن به مدارسی زمینه‌سازی می‌کند که مبلغان و مریدان مسیح در آن تربیت می‌شوند.

در مقابل، زبان این بیانیه عرضی است که در آن حس برابری بین افراد هم‌کار در یک حوزه دریافت می‌شود. نگاه عرضی موجود در سبک ادبی این بیانیه، ناشی از چرخشی در روح حاکم بر کلیساست. شورای واتیکان دوم صحنه بحث‌های طولانی و پر حرارت الهیاتی بود. نتیجه همه این بحث‌ها پذیرش مبدا گفت‌وگو بود: دعوت به گفت‌وگو به جای مبارزه لفظی (O'Malley 2008: 269-270, 267-277)، دعوت به پذیرش موقعیتی برابر در کنار دیگران. این چیزی است که در متن این سند به خوبی قابل مشاهده است.

۴. به رسمیت شناختن خیر عمومی

شاید بارزترین تغییر، تاکید بیانیه «آموزش حیاتی» بر آموزش چون ابزاری برای توسعه انسانی و پیشرفت خیر عمومی باشد. این تغییر نشان‌دهنده گسترش اهداف آموزشی کلیسا فراتر از موضوعات تنها معنوی است تا ابعاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شکوفایی انسان را دربرگیرد. این اعلامیه با ترویج مشارکت فعال افراد در ساختن جامعه‌ای عادلانه، با دیدگاه انسان‌گرایانه‌تر آموزش همسو می‌شود که خیر عمومی را در اولویت قرار می‌دهد. این سند به علاوه، تاکید ویژه‌ای بر روی آماده‌سازی افراد برای پذیرش فعالانه نقش‌های اجتماعی، با قابلیت گفت‌وگو با دیگران و آمادگی تلاش برای تحقق خیر عمومی دارد.

1. authority.

بایلدن (Bayldon, 1996) بر این باور است که پذیرش هدف آماده کردن انسان برای تحقق خیر عمومی، نقطه عطفی در تاریخ کلیساست، چرا که تا پیش از شورای واتیکان دو، کلیسا همیشه نیرویی مقاومت کننده در برابر تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به شمار آمده است. به عقیده بایلدن تا پیش از این کلیسا با همه تلاش خود برای توجه به معنویات، هر جا که بر امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تمرکز کرده است، در معرض خطر سکولار شدن قرار گرفته است. به این دلیل که نظریات اجتماعی و اقتصادی مبتنی بر تأمین سودند و جهان بینی سیاسی انسان ها را واحدهایی از یک سیستم اقتصادی می بیند که یا به افزایش ثروت ملی کمک می کنند یا از آن می کاهند. وی مقارن کردن این هدف با هدف تربیت انسان هایی با قابلیت گفت و گورابی دلیل نمی داند. چرا که تغییر موضع از مقابله به پذیرش جز از راه افزایش شناخت متقابل حاصل نمی شود.

هدف غایی از این مداخلات، سوق دادن دانش آموزان به سمت تأمین خیر شهروزمینی و خدمت در راه گسترش پادشاهی خدا است. این هدف از طریق اهداف میانی زیر محقق می شود:

- کمک به جوانان تا مطابق سرشت جدیدی که از طریق غسل تعمید بدست آمده،

همزمان با رشد شخصیت خود رشد کنند.

- نظم دادن به کل فرهنگ بشری در پرتو خبر نجات، تا دانشی که دانش آموزان به تدریج

از جهان، زندگی و انسان به دست می آورند در پرتو ایمان رنگ بگیرد.

ولاتی (Velati, 2006: 226) آموزش را چالش برانگیزترین مسئله شبانی می داند و رویکرد دوگانه این بیانیه نسبت به آن را کاملاً مشهود می بیند، از یک سو، تلاش برای دفاع از مدارس کاتولیک در برابر روندهای جدید فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و روان شناختی؛ و از سوی دیگر سهم تاریخی خدمت گزاری کلیسا در امر آموزش.

چالش‌های روزآمد و بازتعریف مداوم رابطه کلیسا با جامعه

آن چه گذشت نشان می‌دهد که «آموزش حیاتی» واتیکان دو، نه تنها گشاینده راهی بود برای حل چالش‌های آن روز کلیسا، بلکه روش به رسمیت شناخته شده در آن، یعنی تفکر و گفتگوی پیوسته، مسیری را پیش پای کلیسا می‌گذارد که می‌تواند از آن برای پاسخ به چالش‌های روزآمد استفاده کند و نمی‌گذارد رابطه بین کلیسا و مردم توسط این چالش‌ها مخدوش گردد. در این جا به چند چالش اشاره می‌کنیم:

- چالش ایجاد تعادل بین آموزش دینی و احترام به ویژگی‌های فردی؛
- چالش ایجاد تعادل بین حفظ هویت ویژه مدارس کاتولیک و تربیت افرادی آماده ایفای نقش اجتماعی در جوامع سکولار؛
- چالش ایجاد تعادل در استفاده از نظریات و ابزارهای آموزشی توسعه یافته توسط علوم سکولار برای آموزش کاتولیک؛
- چالش ایجاد تعادل در پرداختن به موضوعاتی چون عدالت اجتماعی و اخلاق محیط زیست که جنبه سکولار به خود گرفته‌اند و معمولاً با موضوعات اجتماعی و سیاسی تلاقی پیدا می‌کنند.

پرداختن به این چالش‌ها نیازمند تأمل و گفتگوی مداوم کلیسا با جهان پیرامون خویش است. این راهی ست که به دست «آموزش حیاتی» باز شد. از این طریق کلیسا با واقعیت‌های جهان پیرامون خود سازگارتر می‌شود و می‌تواند به تکامل خود ادامه دهد. تنش بین حفظ نقش سنتی کلیسا در نقش نگهبان ایمان و پذیرش هویت در حال تکامل آن در نقش شریک در گفت‌وگو و خدمت به خیر عمومی، تلاش پیوسته کلیسا برای بازتعریف رابطه خود با جامعه در قرن بیست و یکم را شکل خواهد داد.

نتیجه‌گیری

بازخوانی تجربه کلیسای کاتولیک در دوران نهضت اصلاح دینی نشان می‌دهد که اگرچه کلیسا در آن زمان بر اصول فکری و اجرایی خود پافشاری کرد، اما این اصرار به بهای دوپارگی درونی و از دست دادن بخش مهمی از پیروانش تمام شد. این تجربه تاریخی هشدار می‌دهد که کلیسا، در هر عصر، نیازمند بازاندیشی دقیق در راهبردهای تربیتی خویش است؛ به ویژه در روزگار کنونی که تنوع گسترده نظریات فلسفی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و دینی، سلاقی و گرایش‌های فردی را به شدت متأثر ساخته است.

در این زمینه، بیانیه «آموزش حیاتی» پاسخی است از سوی کلیسای کاتولیک به پرسش تاریخی و همواره زنده «چه کسی، چه کسانی را و چگونه باید تربیت کند؟». این بیانیه تنها یک چرخش تاکتیکی نیست؛ بلکه نشانه یک تغییر پارادایم بنیادی در مواجهه کلیسا با مسأله آموزش است. کلیسا دیگر صرفاً خود را آموزگار نمی‌بیند، بلکه خود را تسهیل‌گر گفت‌وگو، رشد اخلاقی و مشارکت اجتماعی می‌داند. مفاهیمی چون «اختیار»، «گفت‌وگو»، «خیر عمومی» و «استقلال نهادهای آموزشی» در این سند، پایه‌های رویکرد جدید کلیسا را شکل می‌دهند.

این تغییر رویکرد در پیوند با دیگر اسناد شورای دوم واتیکان، همچون «نور ملل»^۱ و «شادی و امید»^۲، کلیسا را به نهادی بدل می‌کند که در پی بازسازی رابطه‌ای انسانی‌تر، اخلاقی‌تر و مشارکتی‌تر با جامعه است. تأکید بر خودمختاری مدارس کاتولیکی، تشویق به گفت‌وگوی بین‌ادیانی، توجه به عدالت اجتماعی و مشارکت در خیر عمومی، از جمله پیامدهای عملی این بیانیه‌اند؛ چنان‌که تأسیس «بنیاد آموزش حیاتی» از سوی پاپ فرانسیس، نمونه‌ای از تحقق همین رویکرد در عمل است.

۱. Lumen Gentium: یکی از اسناد اصلی شورای دوم واتیکان درباره ماهیت کلیسا.

۲. Gaudium et Spes: سند مربوط به رابطه کلیسا با جهان معاصر.

با وجود انتقاداتی که به این بیانیه وارد شده است، تحلیل آن در بستر تحولات پارادایمی کلیسا، و تمرکز آن بر آزادی وجدان، گفت‌وگوی فرهنگی، و تربیت برای دنیای معاصر، روشن می‌سازد که کلیسا در حال بازتعریف رابطه خود با جامعه است. «آموزش حیاتی» به روشنی نشان می‌دهد که کلیسای کاتولیک، در پاسخ به چالش‌های فرهنگی و اجتماعی زمانه، راهی تازه گشوده است: راهی که آموزش دینی را نه صرفاً ابزاری برای تعلیم ایمان، بلکه بستر شکل‌گیری رابطه‌ای تازه میان نهاد دین و واقعیت اجتماعی می‌داند.

منابع

- آهنجیده، اسفندیار (۱۳۸۱)، شناخت تاریخ آموزش و پرورش، شهرکرد، آهنجیده.
- تولاسیوچ، ویتولد (۱۳۹۲)، آموزش و پرورش در ادیان و آئین‌های جهان، ترجمه محمدرضا امین، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- Andrew, William, Wright. (1995). The integrity and provenance of religious education : modernism, deconstruction and critical realism.
- Bayldon, M. (1996). Gravissimum Educationis 30 Years on. New Blackfriars, 77(902), 131–136. doi:10.1111/j.1741-2005.1996.tb01538.x
- Boyd, w. & E. king. (1972). The history of western education, London: Adam & Charles Black.
- Briel, D. (2008). 'The Declaration on Christian Education': Gravissimum Educationis. In M. Lamb & M. Leaverling (Eds.), Vatican II: Renewal within Tradition (pp. 383-396). Oxford: Oxford University Press.
- Congregation for Catholic Education. (1977). The Catholic School. Vatican: Libreria Editrice Vaticana.
- Durham, W.C. 2012. Introduction. In Davis, D.H. & E. Miroshnikova (eds): *The Routledge International Handbook of Religious Education*. London: Routledge.
- Ferrari, S. 2012a. Religious Education in the European Union. In Davis, D.H. & E. Miroshnikova (eds.): *The Routledge International Handbook of Religious Education*. London: Routledge.

- Gearon, L. (2013). *MasterClass in Religious Education: Transforming Teaching and Learning*. Bloomsbury.
- Gearon, Lima. (2014). The paradigms of contemporary religious education, *Journal for the Study of Religion*. *Journal for the Study of Religion*. 27(1):52-81.
- Groome, T. H. (1998). *Educating for Life: A Spiritual Vision for Every Teacher and Parent*. Thomas More Press.
- Hempton, D.N. (1979). Wesleyan Methodism and educational politics in early nineteenth century England, *History of Education* 8: 3: 207–221
- Hochschild, Paige E. (2017). Gravissimum Educationis, in Matthew L. Lamb, and Matthew Levering(eds), *The Reception of Vatican II* (New York, 2017; online edn, Oxford Academic, 23 Mar. 2017), <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780190625795.003.0016>, accessed 13 Dec. 2022.
- Jackson, Robert. (2014). *Religion, Education, Dialogue and Conflict: Perspectives on Religious Education Research*. Routledge.
- Klutznick, Philipp. (2016). *Religious Education Faces the Challenge of Religious Plurality: A Qualitative-Empirical Study in Vienna*, Waxmann, New York.
- Liddy, S., & Welbourne, L. (Eds.). (2016). *Religious Education in Catholic Schools: Perspectives from Ireland and the UK*. Veritas.
- McLaughlin, T. (2005). The Educative Importance of Ethos. *British Journal of Educational Studies*, 53(3), 306–325.
- Madero, Cristobal. (November 2017). 50 years of the Declaration on Christian Education Gravissimum Educationis: A review of its reception in Latin America. *International Journal of Christianity & Education*. Vol 27.
- O' Malley, J.W. (2008). *What Happened at Vatican II*. Cambridge, MA/ London, England: Harvard University Press.
- Ofsted. (2010). *Transforming Religious Education*. London: HMSO.
- Pope Pius XI. (1929). *Divini illius Magistri: the Christian Education of Youth*.
- Pope Paul VI. (1964). *Dogmatic Constitution on the Church: Lumen Gentium*.
- Pope Paul VI. (1965). *GRAVISSIMUM EDUCATIONIS*.
- Reischauer, E. O. & J. K. Fairbank. (1958). *East Asia: The Great Tradition*, Boston.
- Raftery, D. (2012). Religions and the history of education: a historiography. *History of Education*, 41(1), 41-56.

- Roux, Cornelia. (2005), religion in education: perception and practice, *Scriptura* 89 (2005), pp. 293-306.
- Rymarz, R., & Engebretson, K. (2005). Putting Textbooks to Work in Religious Education. *Journal of Religious Education*, 53(2), 30-36.
- Smith, J.T. (2010). 'Ecumenism, economic necessity and the disappearance of Methodist elementary schools in England in the twentieth century', *History of Education* 39:5. 631-657.
- Van Gestel, Toon & van Iersel, Fred & de Groot, Kees. (2020). The Function of Speech Acts in a Vatican II Declaration: Gravissimum Educationis.
- Velati M. (2006). Completing the conciliar agenda. In: Albergo G and Komonchak JA (eds) *History of Vatican II*, Vol. 5 (trans. O'Connell, MJ). Maryknoll: Orbis Books, 185-274.
- Willaime, J-P. 2007. Different Models of Religion and Education in Europe. In Jackson, R., S. Miedema, W. Weisse & J-P. Willaime (eds.): *Religion and Education in Europe: Developments, Contexts and Debates*. Münster: Waxmann.

References

- Ahanjideh, Esfandiar. (2002). *Understanding the History of Education*. Shahrekord: Ahanjideh.
- Andrew, William Wright. (1995). *The Integrity and Provenance of Religious Education: Modernism, Deconstruction and Critical Realism*.
- Bayldon, M. (1996). *Gravissimum Educationis 30 Years on*. *New Blackfriars*, 77(902), 131-136. doi:10.1111/j.1741-2005.1996.tb01538.x
- Boyed, W., & E. King. (1972). *The History of Western Education*. London: Adam & Charles Black.
- Briel, D. (2008). 'The Declaration on Christian Education': *Gravissimum Educationis*. In M. Lamb & M. Levering (Eds.), *Vatican II: Renewal within Tradition* (pp. 383-396). Oxford: Oxford University Press.
- Congregation for Catholic Education. (1977). *The Catholic School*. Vatican: Libreria Editrice Vaticana.
- Durham, W. C. (2012). Introduction. In D. H. Davis & E. Miroshnikova (Eds.), *The Routledge International Handbook of Religious Education*. London: Routledge.
- Ferrari, S. (2012a). Religious Education in the European Union. In D. H. Davis & E.

- Miroshnikova (Eds.), *The Routledge International Handbook of Religious Education*. London: Routledge.
- Gearon, L. (2013). *MasterClass in Religious Education: Transforming Teaching and Learning*. Bloomsbury.
- Gearon, Lima. (2014). The Paradigms of Contemporary Religious Education. *Journal for the Study of Religion*, 27(1), 52–81.
- Groome, T. H. (1998). *Educating for Life: A Spiritual Vision for Every Teacher and Parent*. Thomas More Press.
- Hempton, D. N. (1979). Wesleyan Methodism and Educational Politics in Early Nineteenth Century England. *History of Education*, 8(3), 207–221.
- Hochschild, Paige E. (2017). Gravissimum Educationis. In M. L. Lamb & M. Levering (Eds.), *The Reception of Vatican II*. New York, 2017; online edn, Oxford Academic, 23 Mar. 2017. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780190625795.003.0016>
- Jackson, Robert. (2014). *Religion, Education, Dialogue and Conflict: Perspectives on Religious Education Research*. Routledge.
- Klutz, Philipp. (2016). *Religious Education Faces the Challenge of Religious Plurality: A Qualitative-Empirical Study in Vienna*. Waxmann, New York.
- Liddy, S., & Welbourne, L. (Eds.). (2016). *Religious Education in Catholic Schools: Perspectives from Ireland and the UK*. Veritas.
- Madero, Cristobal. (2017, November). 50 Years of the Declaration on Christian Education *Gravissimum Educationis*: A Review of Its Reception in Latin America. *International Journal of Christianity & Education*, 27.
- McLaughlin, T. (2005). The Educative Importance of Ethos. *British Journal of Educational Studies*, 53(3), 306–325.
- O'Malley, J. W. (2008). *What Happened at Vatican II*. Cambridge, MA/London, England: Harvard University Press.
- Ofsted. (2010). *Transforming Religious Education*. London: HMSO.
- Pope Paul VI. (1964). *Dogmatic Constitution on the Church: Lumen Gentium*.
- Pope Paul VI. (1965). *Gravissimum Educationis*.
- Pope Pius XI. (1929). *Divini Illius Magistri: The Christian Education of Youth*.
- Raftery, D. (2012). Religions and the History of Education: A Historiography. *History of Education*, 41(1), 41–56.

- Reischauer, E. O., & J. K. Fairbank. (1958). *East Asia: The Great Tradition*. Boston.
- Roux, Cornelia. (2005). Religion in Education: Perception and Practice. *Scriptura*, 89, 293–306.
- Rymarz, R., & Engebretson, K. (2005). Putting Textbooks to Work in Religious Education. *Journal of Religious Education*, 53(2), 30–36.
- Smith, J. T. (2010). Ecumenism, Economic Necessity and the Disappearance of Methodist Elementary Schools in England in the Twentieth Century. *History of Education*, 39(5), 631–657.
- Tolasiewicz, Witold. (2013). *Education in the Religions and Traditions of the World*. Translated by Mohammad-Reza Amin. Qom: Research Institute for Islamic Culture and Thought.
- Van Gestel, Toon, Fred van Iersel, & Kees de Groot. (2020). The Function of Speech Acts in a Vatican II Declaration: *Gravissimum Educationis*.
- Velati, M. (2006). Completing the Conciliar Agenda. In G. Alberigo & J. A. Komonchak (Eds.), *History of Vatican II*, Vol. 5 (trans. M. J. O'Connell), 185–274. Maryknoll: Orbis Books.
- Willaime, J.-P. (2007). Different Models of Religion and Education in Europe. In R. Jackson, S. Miedema, W. Weisse & J.-P. Willaime (Eds.), *Religion and Education in Europe: Developments, Contexts and Debates*. Münster: Waxmann.

